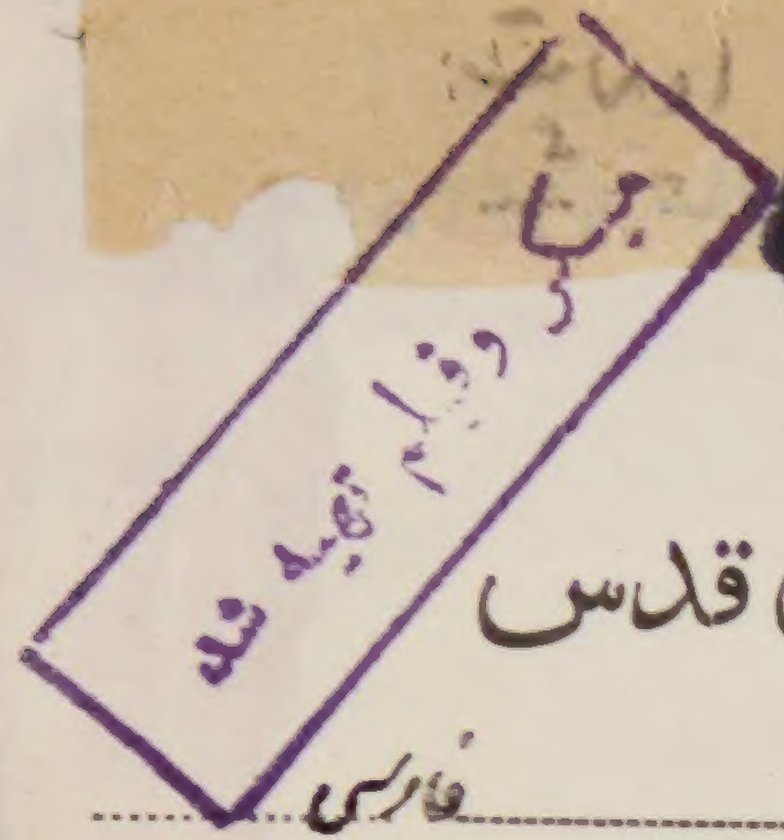




اسم کتاب دیوان مغربی فارسی

مصنف محمد شیرین مغربی

مؤلف

خطی نستعلیق ۱۵ - ۱۱ سطری

چاپی

سال چاپ یا تحریر ———— عدد اوراق ۸۵

جزء کتب ادبیات شمارهٔ ۵۹۳

شمارهٔ عمومی ۸۸۶۰ شمارهٔ قبض

واقف آقای حاج قطب المحدثین تاریخ وقف بهمن ۱۳۴۸

طول ۱۵ عرض ۱۰ گنجهٔ

بسم الله الرحمن الرحیم

خورشید رخت چو گشت پیدا / ذرات دو کون شد هویدا

مهر رخ تو چو سایه انداخت / زان سایه پدید گشت اشیا

هر ذره ز نور مهر رویت / خورشید صفت شد آشکارا

هم ذره بهر گشت موجود / هم مهر به ذره گشت پیدا

دریای وجود موج زن شد / موجی بفکند سوی صحرا

آن موج فزون شد و برآمد / در صورت و کسوت دلارا

بر رست بنفشهٔ معانی / چون خط خوش نگار رعنا

بشکفت شقایق حقایق / بنمود هزار سرو بالا

این جمله چه بود عین آن موج / وان موج چه بود عین دریا

هر جزو که هست عین کل است / پس کل باشد سراسر اجزا

اجزا چه بود مظاهر کل / اشیا چه بود ظلال اسما

اسما چه بود ظهور خورشید / خورشید جمال ذات والا

صحرا چه بود زمین امکان / کاغذ کتاب حق تعالی

ای مغربی این حدیث بگذار

سر جهان مکن هویدا

ز روی ذات برافکن نقاب اسما را / نهان باسم مکن چهرهٔ مسما را

نقاب برفکن از روی و عزم صحرا کن / ز کنج خلوت وحدت دمی تماشا را

اگرچه پرتو انوار ذات محو کند / چو این نقاب برافتد جمیع اشیا را

اگرچه ما و منی جز تو ای نمی گنجد / رها مکن ز من لستان نگزمان من و ما را

اگرچه سایهٔ عنقای مغرب است جهان / ولیک سایه حجاب آمده است عنقا را

نقوش کثرت امواج ظاهر دریا / حجاب وحدت باطن شده است دریا را

فروغ چهرهٔ عذرا نهان همی دارد / ز چشم وامق بیدل عذار عذرا را

همی سزد که نهان کردی از اولوالابصار / که نور دیده تویی چشمهای بینا را

ز مغربی چو تویی ناظر رخ زیبات

نهان مدار تو ای دوست روی زیبا را

ای بلبل جان چونی اندر قفس تنها / تا چند درین تنهائی تو تن تنها

شب نیست که به [illegible] که [illegible] ما / داند ز چه روی گشته ساجد ما

در مانده [illegible] کرده [illegible] / آنکس که ز [illegible] ناظر و شاهد ما

ای حسن تو در کل مظاهر ظاهر / [illegible] چشم تو [illegible] مناظر ناظر

از نور رخ و ظلمت زلفت دایم / قومی همه مؤمنند و قومی کافر

در روی پری رخان چو دیدی گرم / جز روی تو [illegible] اندر نظرم

هر لحظه ز هر پری [illegible] حسن [illegible] رخت / بر دیده کند جلوه به وجه دگرم

غزل [illegible]

ای عاشقان ای عاشقان [illegible] جان / مرغ دلم طیران کند بالای هفتم آسمان

کاشانه را ویران کنم میخانه را عمران کنم / بر لامکان جولان کنم چون [illegible] گران

برهم زنم بتخانه را عاقل کنم دیوانه را / ساجد کنم بیگانه را در پیش تخت شاه جان

دل را بحق محرم کنم عاجز ز غم بی غم کنم / مجروح را مرهم کنم هستم طبیب مهربان

از روی میان لشکر کشم [illegible] میدان [illegible] / شمشیر ران [illegible] برهم زنم بند دستان

لا از زنم لالا زنم لا را [illegible] الا زنم / [illegible] دارم [illegible]

٨٥

سیمرغ قاف وحدتم شهباز [illegible] / غواص بحر حکمتم گوهر [illegible] جان

بر کهربا لؤلؤ زنم بر [illegible] قوت زنم / [illegible] دل را [illegible] زنم [illegible] در جان

قاسم سخن کوتاه کن بر [illegible]

شکر [illegible] ستان

چو چهره عارضت افکند در زمانه شعاع / نظام یافت ز لعل تو [illegible] انواع

مهر روی تو در آتش [illegible] مطیع / از آنکه بر همه کاینات بود مطاع

فروغ چهره شاه ار چه [illegible] / [illegible] هزار انواع

سحر صلای صبوحی چو داد ساقی عشق / ز جان [illegible] به گونه سماع

بر تو شعر [illegible] بیار معنی را

که این رواج نفیس است [illegible] متاع

خواهم امروز یکدو ساغر می / که کنم عرصه دو عالم طی

شد زرافشان [illegible] باغ بهشت / وقت نقل و می است و بربط و نی

ساقیا باده ده بقول حکیم / که فراهم گلی [illegible]

هر سحر مرغ میزند [illegible] / [illegible] غافل نشسته ای [illegible]

سوسن ده زبان همی گوید / قصه سلم و طور [illegible] و کی

[illegible] — روا از ره بردن ز عشوه [illegible]

ز [illegible] دارد — کرد [illegible] خاک ما باد [illegible]

مرد عاقل [illegible] — ملک [illegible]

جز ولای [illegible] در دهر — [illegible] چو او [illegible]

الکه از [illegible] — [illegible]

از صفای [illegible] جام و [illegible]

که مصباح [illegible] و علی